

# یاد او

شامل چهار دفتر:

راز و نیاز

دعا و نیایش

خود سازی

رنگا رنگ

سراینده: پروین فرجادی

\*\*\*

## بنام معبودم الله

### با تو

با تو ای معبودم،

پُر و سرشارم من

پُر و سرشار ز نور،

پُر و سرشار ز عشق

با تو من سر سبزم،

با تو من پُربارم

با تو هر روز پُرم از امید

با تو از هر غم و درد آزادم

با من ای دوست بمان،

با من ای دوست بمان

ای همه نور و سرور،

ای یگانه، ای همیشه پُرمهر

ای یگانه ای همیشه پُرمهر...

\*\*\*

دفتر اول

راز و نیاز

## اگه بتو ایمان نداشتم :

اگه بتو ایمان نداشتم،

دلم رو به چی خوش میکردم؟

اگه تو رو توی قلبم حس نمیکردم،

چقدر می ترسیدم، و همه چیز چقدر بیهوده بود.

به من بگو اگه تو، توی زندگیم نبودی،

به کی پناه می بردم؟

اون وقت نگاه غریبم توی این شب تنها،

تموم امیدم توی این دل شیدا،

به دستای کی خیره می موند؟

مهربون دوست داشتنتی،

بالاترین امید زندگی ام !

اگه نور ایمان به قلبم نتابونده بودی،

زندگی ام چه بی رنگ و بی معنی بود.

اگه تو محرم شبهای خلوت و سنگ صبور حرف های نگفته ام نبودی،

سقف طاقتم تا کجا تاب می آورد،

قد صبوریم تا کجا رشد می کرد؟

تو که اول و آغاز هر فکر و کار قشنگی هستی که توی ذهن و زندگی من پا گرفته و زنده شده،

تو که حتی خیال حضورت، شکوه خیال انگیز یه رویاست،

همون حضور عزیزی که وقتی یه نمه از عطرش تو ذهنم می پیچه،

مست و مدهوشم می کنه،

واسه تموم عمرم.

تو که بودنت یه دنیا صفاست،

دوری از تو پُر از ملاله و بدون عشق تو،

موندن چقدر محال!

اون قدر مهربونی،

که با وجود اون همه بزرگی و مقام بالا،

هر وقت صدات کردم، بی درنگ جوابمو دادی،

اون قدر دوست داشتتی و بخشنده هستی،

که حتی وقتی اسمتو صدا میکنم،

دل بی قرار و نا آروم بی درنگ،

به معجزه حضورت آروم می شه.

یه وقتائی که ناخودآگاه از بیراهه سر درمی آرم،

اون قدر مهربون و صمیمی،

نشونه هاتو جلوی راهم می چینی،

و بزرگوارانه صدام میکنی،

که متحیر می مونم،

که با چه زبونی ازت تشکر کنم؟

من عاشق اون همه بزرگواریتم،

چقدر بزرگواری که با اون همه بزرگی و قدرت،

منو منتظر نمی زاری.

اون قدر دوستم داشتی که برام شرط نداشتی،

که من همیشه اول صدات کنم و سراغت رو بگیرم،

اگه یه وقت ازت یک ذره غافل می شدم،

رهام نمی کردی،

تو خیلی بالا هستی، اما خیلی بزرگوار،

اون قدر که منو که اونقدر پائین بودم،

اون بالا بالاها از یاد نبردی،

و بارها و بارها بهم ثابت کردی،

که خیلی دوسم داری، وقتی رد پاتو،

تو لحظه به لحظه زندگی ام می بینم،

از خوشی بال درمی آرم.

چقدر خوشبختم که تورو دارم،

چه سعادت‌ی که تو منو به بندگی‌ت سرافراز کردی،

و چه خوشبخت‌تر هستم،

که این خوشبختی رو درک می‌کنم و می‌فهمم،

آخه تو با همه هستی،

اما خیلی‌ها تورو نمی‌بینن،

از یاد بردن که تو کنار شون،

و همراه شونی،

و فراموش کردن، که حتی از نفس شون هم بهشون نزدیک تری،

اونایی که حتی از یاد بردن فاصاشون تا خود تو،

فقط قده یه بار یاد کردنه،

نه حتی به زبون آوردن اسمت،

نه حتی به اندازه به زبون آوردن، یه خدایا،

بلکه اندازه بیاد آوردنته.

چون تو همیشه و همه جاهستی، زنده و حاضر،

این مائیم که یه وقتائی تو رو نمی‌بینیم،

اما تو همیشه مارو می‌بینی.

وقتی یاد عزیزت مهمون ذهنمه،

چیزی بسرعت سعودی مئه یه شهاب،

منو از رو همین زمین خاکی،

به خود تو، تو اوج آسمونا وصل می‌کنه.

وقتی تورو حس می‌کنم، دلم قرص و محکمه،

هیچی نمیتونه منو بترسونه.

با همه مشکلات عالم،

اگه یاد تو همراه باشه، دلم غصه نداره.

اصلاً دیگه مشکل چه معنی داره،

وقتی پشتم به تو گرمه؟

کی مثل تو، می‌تونه آروم کنه وقتی دلم تنگه؟

کی مئه تو محرم تنهائیم میشه؟

کی مئه تو اینقدر بهم نزدیک بوده و هست؟

کی مئه تو می تونه تسلی غصه هام باشه؟

اونم غصه ای که دلش حتماً سُستی ایمان خودمه.

کدوم یادی مئه یاد تو معجزه می کنه؟

چه معجزه ای از پشتیبانی تو مؤثره؟

وقتی چشم امیدم به توست،

چی میتونه برام محال باشه؟

اون جا که آگه تو بخوای محال ترین ها هم، ممکن ترینه.

با اراده تو،

غیر ممکن،

بی معنی ترین کلمه روی زمینه.

کی می تونه غیر از تو اولین دلیل شادی هام باشه؟

تموم خوشبختی های زندگیم،

هدیه ای است که سرچشمه از لطف تو داره،

تموم سختی هائی که پشت سر گذاشتم،

تو سخت ترین لحظه های زندگی ام ،

وقتی به تجربه تلخ ترین درد عمرم رسیدم،

همون لحظه که درد سخت شکستن یه دل شیشه ای رو چشیدم،

درست همون لحظه،

تو رو دیدم که نزدیک و مهربون تر از همیشه،

نوازشم می کنی،

و دل شکستم،

دو باره سالم و مشتاق سرجاش می زاری،

شکستگی اونم، واسه این بوده که یه هو،

ندای تورو نشنیده گرفتم،

و به دنبال یه سراب رفتم.

وای که چقدر پشیمون و خجالت زده می شدم.

آگه قدرت عشق تو نبود،

تحمل سنگینی فصل های سخت زندگی،

منو به کجا می رسوند؟

شکرت می کنم که خوشبختی بیاد داشتنتو،

روزیم کردی،

دستای مهربون و قدرتمندت رو،

از روی همین زمین خاکی هزاران هزار می بوسم،

که تو به من نظر کردی، اونم چه نظری؟!؟

چه لذتی داره درک حضور تو،

مته په ظهور ابدی سایه به سایه،

چه لطفی داره حس همراهی تو، لحظه به لحظه.

وقتی می بینم چترحمایت تو روی سرمه،

اگه از آسمون سنگ هم بیاره،

آب تو دلم تکون نمی خوره،

و بیشتر از یه خیال نیست.

چون تو عزیزترین عزیزمن،

ارزشمندترین دارائی من، و بزرگترین نعمت زندگی من هستی.

چطوری می تونم شرح بدم،

که با تو چه حالی داره این دل من؟

چطوری شکرت کنم؟

که بی نیازی تو ز من؟!؟

قلب من حالا پر از عشق و سروره

لب من پر از ترانه،

همه شب هام پر ز نوره

یاد عشقت مونس جونم شده

درکنارت، همه دنیا، مته یک بلور نوره

\*\*\*

تذکر: قطعاً بالا ( اگه به تو ایمان نداشتم ) بصورت خلاصه تر توسط دوستی به دستم رسید،



و چون نام نویسنده ناشناس بود، و آن را بسیار وصف الحال خود یافتم با اضافه کردن مطالبی و تغییراتی چند، به این مجموعه اضافه نمودم، تا چه در نظر افتد...

## چشمه

تشنه و تنها بدم اندر بیابان چون خسی

بی کس و بی همزبان در حسرت یاران بسی

در بدر می‌گشتم و حیران بدم،

و ندر این اندیشه سرگردان بدم

مهر یاران ریائی در دلم جایی نکرد

تشنگی افزون شد و هیچم مددکاری نکرد

تا که اندر بحر غم ایزد دعایم نوش کرد

عشق آن نادر کسم،

چون حلقه ای در گوش کرد

شور عشقش در دلم خوش آتشی برپا بکرد

جملگی تیغ غم از دل سرا پا او بکند

خار و خاشاک ریائی در دلم یکسر بسوخت

همنشین صدق گشت و یار نادر را ستود

چشمه هائی در درونم ناگهان سرباز کرد،

غلغل آب زلالش جوششی آغاز کرد

آب صافی و زلال و تشنگی از حد فزون

خسته و نالان تن و روشن درون،

با تپشهای دل و شوقی برون

لب سپردم من بآب و طفل دل سیراب شد

بی کسی و پر غمی و حسرتم در خاک شد.

\*\*\*

## بدرود

ای سختیها، نا امنیها، بدرود، بدرود

ای تنگیها تاریکیها، بدرود، بدرود.

با عشق او پیوسته شد، وارسته شد این جانم

چون ایمانم پاینده گشت، شد غرق نور شبهایم

شد غرق نور شبهایم.

\*\*\*

## یاد

تا یاد توام در دل من ساکن شد،

از درد و غم زمانه ام فارغ شد

دل گشت صدف، عشق توام گوهر غلطان

صبرم تو بدادی و گهرتابان شد

غربت نتواند فسرد این دل شادم

زان پس که سر کوی توام ساکن شد...

\*\*\*

## رها

بلطف ایزد دانا من اکنون

رها گشتم ز هرچه شک و افسون

دل روشن شده از نور ایمان

بجستم من ز دام بی یقینان

چو عشق او شده یار و ندیمم

محبت شد سراپا راه و دینم...

\*\*\*

## خره

لحظه هایم ز عشق تو لبریز،

قلبم اکنون زیاد تو پُربار

سرخوش و بی خیال و بس آرام

روی سخره نشسته ام تنها

در کنارم، کناره ساحل، با تنی چند مردم فارغ

آنطرف تر نمای چند ویلا،

پرتجمل، خموش و بس زیبا

بس هوایی خوش و طرب افزا

آسمانی بآبی دریا، آفتابی ملایم و رخشان

میخورد موجها بساحل مست

سخره ام محکم است و پا برجا...

\*\*\*

## راز و نیاز

من نه از روی هوس،

حلقه آن در میزنم

خواستی و خواستم،

هردم ز تو دم میزنم

چون یاد تو شد همدم،

شد غرق نور آن یکدم

دل شد بیادت مست مست،

گشتم رها از هرچه هست

در راه تو راهی شدم،

بر هرچه بد یاغی شدم

چون عشق تو شد رهبرم،

بر عرش گوئی ره برم

\*\*\*

## تو با منی

تو با منی، تو با منی،

در نیک و بد تو رهبری

دادی تو در قرآن بمن،

مژده که رستم از قفس

گفتم هوانه احد،

گفتم هوانه احد

گشتم پرستنده ترا،

شد جانم از هر بد رها،

پُرشد ز عشقت بی ریا

\*\*\*

## تاج عشق

دیگه نیستم تک و تنها،

چون توئی با من همیشه

از تو دور هرگز نبودم،

باورم بودی همیشه

عطر دل بستگی تو،

تو وجودم کرده خونه

'گلای باور عشقت،

تو دلم زده جونه

بذار تک درخت قلبم،

تو بهار سبز عشقت،

بمونه باشه همیشه

بمونه باشه همیشه

قصه شکفتن تو،

تو وجودم یه نیازه

تاج عشقت بسر من

مثل یک هلال نوره، بشکوه کبریائی

به لطافت سپیده، به لطافت سپیده...

\*\*\*

## با من

با من از نور بگو،

با من از عشق الهی

با من از شور بگو،

با من از رخصت دیدار

با من از راز حضور،

با من از راز فرو بسته و دلجوی بگو

چند گوئی سخن از دلبری روی نکو؟!

با من از خالق یکتای بر و موی بگو

با من از عشق علی، راه رسول،

وان همه رهروی پر شور بگوی

با من از گشت و گزار و می مطرب،

چه و چون، چند گوئی؟!

سخن از عشق الهی،

سخن از خالق یکتا،

سخن از نور بگو، سخن از نور بگو.....

\*\*\*



## چین و چون

دل من رمیده از خلق ،

به نزد تو نشسته تک و تنها

داغ عشقت چه نشانی زده بر این قلب تنها

گه ز هجرت زار گریم،

گه به وصلت غرق نورم

گه ز قهرت ناله دارم،

گه به مهتر پُر سرورم

خود ندانم چین و چونم؟!..

گاه بر عرش تو پیدا و گهی قعر زمینم

لیک دانم با منی تو،

همدمی تو، در چنین یا در چنانم

همرهی تو، یاوری تو،

از جنین تا به جنانم... از جنین تا به جنانم...

\*\*\*

## سجده

چه شبهائی، چه لذتهای نابی

چه شبهائی، عجب حال و هوائی

در آغوشش غنودن، نازکردن

بنامش زندگی آغاز کردن،

ز دوریش فغانها ساز کردن

سرود عاشقی آغاز کردن

چه صبحی!

چه صبح دلکش و پر نور و رازی

شکوهی، خلوتی، راز و نیازی

شکوه خواندن آیات قرآن

نسیم رحمت و پایان حرمان

نمودم سجده و نزدیک گشتم

به لطفش از بدیها دور گشتم...

\*\*\*

## می تاهور رسید

چه توانم که سرود ز آنچه مرا دوش رسید

زان شراب ناب و خوشبو،

که مرا هوش رسید

جام اکنون پُر و لب ریز،

بدست من مخمور رسید

چون بیادش غرقه گشتم،

می تاهور رسید

نورها آمد بدل زان مستی و شرب مدام

غم ز دل بیرون شد و نور سرورم در رسید

\*\*\*

## صبح وصال

صبحی است دلکش و بیاد شب و صلت،

پُر ز شورم

سراپا عشق و مستی،

تو گوئی من ز عالم ها بدورم

نسیم عطر گیسویت،

چه خوش صید دلم کرد

بنازم چشم مستت را،

که از آن مست و مخمورم

چو با تو آشنا گشتم،

بهاری جاودان دارم

چه ترس از باد پائیز و ز اندوه زمستانم

ز اغیاران چو بگذشتم،

تو پیوستی با جانم

کنارت زندگی از سر گرفتم،

با تو بزمی جاودان دارم...

\*\*\*

## تو در آغوشم گیر

با من از عشق تو میگویند فاش

هر برگ درخت،

هر قطره آب

یا که نجوای نسیم ،

یا که هر چیز که هست

من چنین پندارم،

که در آغوش توام

تو که پا بنده و یکتا هستی ،

تو که هستی خود نور

تو که هستی پرلطف ،

مهربانی تو و بخشند ه و پاک

شنوائی تو و بینا و لطیف

هر چه در وصف تو کویم ،

خود توئی بر تر از آن

لیک بینی اینجا،

بنده ای بس نا چیز

که ز عشقت لبریز،

می پندارد

خوش در آغوشت رها گشته ز هست

بر من این خرد ه مگیر،

تو در آغوشم گیر

تو در آغوشم گیر...

\*\*\*

## سحر

آنکه که پرتو نور سحرگهان

بر بستر پُر عطر گلها فتاد ه بود

آنکه که در سکوت پاک سپید ه دم

گوئی که هر چه بود،

سر تقدیس به شُکرت نهاد ه بود

دانی چه پُرشکوه،

شور عشقت بردل فتاد ه بود

مست از می طهور و جان غرقه سرور

ز بستر جدا شدم

کردم بنام تو وضو و نیت حضور

دل گرم ناز،

مشتاق و پُرنیا ز

سر برنهادم به سجاده مهر تو

لب را بذکر نامهای عزیزت نواختم

جان را به آتش مهر تو خوش گداختم...

\*\*\*

## بوی عشق

خانه از غیر تهی ساخته ام بهرنگار

عود و عنبر گل و ریحان،

بیا داشته ام بهرنگار

عشق او چون گلی نایاب،

ز قعر دل من

شد شکوفا و چه خوشبوست از آن محفل من

درمشام جانم اکنون،

بوی جانان پُرشده

از نسیم کوی عشقش خاطر م پُر گل شده

\*\*\*

## بزم

چه نیکو همد می دارم،

وز آن همدم دمی دارم

شراب ناب مرد افکن،

دمادم ساغری دارم

بزن مطرب، بیا ساقی

ز عشق روی دلجویش،

عجب روز و شبی دارم

خرابم از می نابش،

به مولی من در این خلوت

چه بزم محشری دارم ،

چه بزم محشری دارم...

\*\*\*



## دیگه فرقی نداره

دیگه فرقی نداره،

هرجا که هستم

دیگه فرقی نداره،

با هرکی هستم

دیگه فرقی نداره حتی،

تو چه فصل و روز و سالی هستم

وقتی نزدیک توام،

غربت و دوری

برام معنی نداره،

چون با تو هستم

دل من بیاد تو پر میزنه،

هرجا میخواد

دوری و بُعد زمان،

شده برام خیال خام

دیگه دل بونه و بی تابی،

واسه هیشکی نداره

سراغ یاری نمیره،

بی قراری نداره

قرار دلها توئی،

وقتی با تو تنها میشه

سرخوش و مست و غزل خونه، کم و کسری نداره...

\*\*\*

## یار توئی

یار توئی ،

کار توئی ،

بار توئی

جانی وجانانه توئی،

خانه و کاشانه توئی

نور توئی،

ماه توئی ،

عشق مدد کار توئی

مالک و خلاق توئی ،

شاهد بی خواب توئی...

در طلبت کوی بکوی،

ر هر وی جوینده منم

از کرم و بخشش تو،

بنده پوینده منم

چون نظر لطف کنی ،

پاک کنی ، رام کنی

عاشق و بی تاب کنی...

قطره منم، بحر توئی ،

جوی منم، چشمه توئی

تشنه منم ، آب گوارنده توئی

شد دل من روزن نور،

نور فزاینده توئی

نور تو پاینده ه بود،

عشق تو بالنده ه بود،

عارف حق نیز چنین، نورپاشنده ه بود...

\*\*\*

## دل شیدای تو دارم

چه شود اگر که شاهی،

بکند گهی نگاهی

نگهی بخاک راهی

ز طرب جان بفشانم،

که شهی و ذوالجلالی

ناز کنم بر همگان،

لاف زخم ، لاف تو

لاف تو و عشق تو

تا که کنی راست راست

لاف من و گفت من...

دانی که من ،

اندر دوجهان جز تو کسی یار ندارم

دل مست تو شد،

رام تو شد،

با هیچ دگر کار ندارم...

من بر دریچه دل ،

گوش نهران سپردم

تا راز ها شنیدم،

چه لطفها که دیدم

بدلم عشق تو دارم ،

بسر آهنگ تو دارم

بدو لب نام توآرم ،

لب گویای تو دارم

بمن ای یار نظر کن،

که تمنای تو دارم

دل شیدای تو دارم،

دل شیدای تو دارم...

دفتر دوّم

دعا و نیایش

## پنجره بگشا

پنجره بروی نور بگشای،

و عشق را پذیرا باش

روح خدا را درخود بشناس،

و باو توکل کن

تا با چشم او بنگری،

با گوش او بشنوی،

و با زبان او سخن گوئی

عشق خدا را پذیرا باش،

تا خلق و خوی خدائی بگیری

تا خلق و خوی خدائی بگیری...

\*\*\*

## مناجات

ای توبہ پذیر و عیب پوش همه کس  
ای واقف اسرار درون همه کس  
ای قادر مطلق، احد، ای پاک خدا  
ای شافی من، سرور من، دادگر و داور من  
عذرم بپذیر اگر خطا کارم من  
راہم بنما، اگر کہ گمراہم من  
دارو تو بکن، اگر کہ بیمارم من  
تیمار تو کن، اگر کہ بی یارم من  
یاری تو بکن، اگر گرفتارم من  
دستم تو بگیر، اگر کہ افتانم من  
شادم تو بکن، شادم تو بکن، اگر کہ ناشادم من  
ربم تو و مالک تو و اللہ ہم تو  
یکتا تو و رحمان تو و جانانم تو  
محبوب تو، معبود تو و مقصودم تو...

\*\*\*

## تمنا

یا رب تو مرا نور تجلی بنما

دربارگهت راه تعالی بنما

وز باده د یدار تو خود مستم کن

وز راه کرم بنده نوازی بنما

درچشمه نورت تو مرا داخل کن

وز نور حلالت تو مرا ساطرکن

پاک گردان مرا ز آنچه که بد میدانی

بنما همه خوبی و کرم ارزانی

بنما همه خوبی و کرم ارزانی

\*\*\*

## اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى

ای خدا، ای همدم روز و شبم  
ای خدا، ای شافی درد و تبم  
ای تو رحمان و رحیم و ملک و قدّوس و سلام  
هم تو مؤمن هم مهیمن هم عزیز و پُر جلال  
خود تو جبّاری وقهار و غفور و هم رئوف  
متکبّر، خالق و باری، مصوّر، هم کریم و ذوالجلال  
اوّل و آخر، ظاهر و باطن، هم مُقدم، هم مؤخر، مقتدر  
هم تو رزّاقی و فتاح و علیم و هم عظیم  
قابض و باسط، رافع و خافض، مُعزّز و هم مُذلّ  
تو سمیعی و بصیری و شهیدی و متینی و رغیب  
متعالی و کبیر و هم مجید و هم مُجیبی و ودود  
هم توئی قیوم و واجد، خود تو واحد، هم احد  
هم تو ماجد، هم تو وارث، هم حق و هم منتقم و هم صمد  
تو لطیفی و خبیری و حلیمی و علی  
تو شکوری و حفیظی و مقیتی و حسیب  
خود تو والی، هم وکیل و ولیّ  
هم تو غفار و حکیم و هم حکم  
باعث و واسع توئی، هم مجیب و هم مُحیّ  
مُحسی و حیّ و حمید و قادر و مُبدی، مُعید  
مالک الملک و غنی و مُغنی و جامع توئی  
هم تو مُقصد، هم تو مانع، هم تو ضار، هم تو قوی  
معطی و توّاب و نور و نافع و هادی توئی  
هم بدیع و هم رشید و باقی و صابر توئی  
پس توئی تنها خدای ما و تنها سروری  
نیست معبود بحق جز تو و تو اکبری

\*\*\*



## نیایش

قد افلح المؤمنون... مؤمنان رستگار شدند

پروردگارا ما را از آنان قرار ده

از آنان که با هدایت تو از خواب غفلت بیدار شده و بلطف و کرم تو برشته ایمان چنگ زده و براه مستقیم مشتاق گشته اند.

قد افلح المؤمنون... مؤمنان رستگار شدند

پروردگارا ما را از آنان قرار ده

از آنان که در سختیها به امر تو از صبر و نماز کمک میگیرند

آنان که در نمازشان فروتن و حافظان وقت آنند

در بندگی خاشع و از کارهای بیهوده روی گردانند

قد افلح المؤمنون... مؤمنان رستگار شدند

پروردگارا ما را از آنان قرار ده

از آنان که تنها ترا میپرستند و در کارها از تو یاری می جویند و تنها بتو توکل میکنند

قد افلح المؤمنون... مؤمنان رستگار شدند

پروردگارا ما را از آنان قرار ده

از آنان که برای خشنودی تو زکات میدهند و از بهترین نعمتهایی که از خزانه کرمت بآنها بخشیده ای در راه تو

بی منت انفاق و صدقه میکنند، آنهایی که هرگز اسراف و تبذیر نمیکنند و بدی را با بهی جبران مینمایند

قد افلح المؤمنون... مؤمنان رستگار شدند

پروردگارا ما را از آنان قرار ده

از آنان که همه گفته ها را میشوند و از بهترین آنها بامر تو پیروی کرده، و خشم خود را فرو می نشانند و حد و

ترا کاملاً رعایت میکنند

قد افلح المؤمنون... مؤمنان رستگار شدند

پروردگارا ما را از آنان قرار ده

از آنان که وقت مصیبت صبور و گاه نعمت شکر گزارند و از تکبر و نخوت بدور

قد افلح المؤمنون... مؤمنان رستگار شدند

پروردگارا ما را از آنان قرار ده

از آنان که اسماء و صفات زیبای تودر آنان تجلی یافته

هم آنان که، تو از زبان آنان سخن میگوئی و بلطف و مهربانیت تمام وجود و ارکانشان را در راه انجام اوامرت  
بکار گرفته ای و آنها را در دنیا برتری داده و در آخرت از وارثان بهشت پرنعمتت قرار داده ای  
قد افلح المؤمنون... مؤمنان رستگار شدند

پروردگارا ما را از آنان قرار ده  
از آنان که در پایان این عمر گذران بخواست تو در لحظه موعود به شرف شنیدن سلام تو و فرشتگان پاکت نائل  
شده، بسوی تو برگشته و به لقای تو پیوسته اند  
تو از آنان راضی و آنان از تو خشنود و سپاسگزارند  
ای بخشنده ترین بخشنندگان و ای مهربان ترین مهربانان  
پروردگارا ما را از آنان قرار ده  
قد افلح المؤمنون... مؤمنان رستگار شدند  
مؤمنان رستگار شدند.

\*\*\*

توضیح : درمطلب بالا به آیاتی از "قرآن مجید" اشاره شده، که شماره (سوره و آیات) در ذیل ذکر شده است.  
عدد دست راست شماره "آیه" و عدد دست چپ نشاندهنده شماره "سوره" است:

( 15: 49) (13:22, 24) (11:23) ( 9:112) ( 7:43) (3:134,145) (2: 254,256,267) (1: 1-5 )  
( 39: 17, 1 8) ( 30: 38) ( 25: 63, 70) ( 23: 1-4, 9, 9 6) ( 22: 35) ( 17: 26) (16: 30, 31 )  
( 90: 1 7) ( 89: 27, 2 8) .

\*\*\*

## نیایش نوروزی

پروردگار بزرگ، مهربان خدا  
ترا سپاس می‌گذاریم که شایستهٔ سپاسی  
و شهادت میدهم که نیست معبود بحق جز تو  
که یکتا و بی‌همتا و سزاوار پرستشی  
ای بهتر رفیق و ای نیکو همنشین  
دوستت داریم، چندانکه زبان از بیان ناتوانست  
و خود بهتر میدانی، که ارکان وجودمان سرشار از عشق و مهر توست  
و شرمندهٔ محبتت...

احدی را توان ادای شکر تو نیست  
چون بهر شکر که گذاریم، شکر دگر لازم است  
زیرا که توفیق شکر ترا یافته ایم  
پس چگونه توانیم که شکر گذاری خود را بتو بنماییم؟  
مگر به لطف و کرمت شکر اندک مارا بپذیری  
و طاعت مارا در حد عبادت قبول کنی  
خدایا، تو پذیرندهٔ طاعت کوچک و دهندهٔ پاداش بزرگ هستی...

بزرگ پروردگارا، در این طلوعهٔ جانبخش نوروزی

بدرگاه بی‌نیازت رو آورده ایم، و برطرف کردن نیازهایمان را از تو مسئلت داریم

و در این سال نو باز با تو تجدید عهد و پیمان کرده، و آرزو میکنیم مارا به حفظ " تقوا " توفیق داده، و به اعمال  
صالحی توانایمان گردانی، که مورد پسند تو باشد، و از هربدی و زشتی که مورد ناخشنودی توست مارا دور  
نگهداری، آرزو میکنیم که هر روز را با دلی شاد و پر مهر، چون گنجی گرانبها قدر دانسته، و از این فرصت های  
کوتاه، برای نزدیکتر شدن بتو و به حرم مقدست بهره مند شویم، ارزش نعمتهای بی‌نهایت را بدانیم و برناملایمات  
صبور و خوشبین باشیم، و با توکل بتو نهایت سعی و کوشش را در راه بهتر شدن زندگی خود و خانواده، خویش  
و آشنا و خلاصه همهٔ خلائق دیگر انجام دهیم، با دوستان دوستی کرده، و دشمنان را ببخشیم، بدی را با بهی جبران  
نموده، و ناسازگاریها را سازگار سازیم.

پروردگارا، بما خردمندی عطا کن، تا از خود در آنیم و به راه تو آنیم.

پروردگار جهانیان، آرزوهای نیک ما را به ثمر رسان که تو بزرگی و بزرگواری و بخشش بی‌انتهاست ...

پس بحق بزرگی خودت، ما را بر این پیمان استوار گردان، و راهمان را نور باران کن. آمین یا رب العالمین.  
سلام بر بندگان درستکار و شایسته خدا...

\*\*\*

## نور

ای نور عزیز راهنمائیم کن

روشنی بخش گامهای من باش،

و تکیه گاهی برای قلبم

لحظه ای مرا ترک نکن

زندگی من بدرخشش تو خواهد درخشید

و مرگم آغاز زندگی نوینی خواهد شد

ای نور عزیز راهنمائیم کن،

ای نور عزیز راهنمائیم کن...

\*\*\*

## توبه

من چه سازم گر نباشم بنده ای مخلص ترا

رهروئی آگاه و با " تقوا "،

ستایش کن ترا

گر نباشم اینچنین،

بارب مرا توفیق ده

وز کرم راهم نما، تو همت تسبیح ده

بر دعای من خدایا،

تو سمیعی و بصیر

توبه ام را میپذیری گر چه باشم من حقیر...

\*\*\*

## سپاس

خدایا چه گویم ترا از سپاس

چگونه توانم که کردن قیاس

بر این بندگی کردن و غرق گناه

بعدل است گر بسازی تو خونم تبا ه

بدرگاه تو نیست عذری مرا

مگر رحمتت دست گیرد مرا

بحق که عزیز و حکیم و رحیمی تو رب

نواز شکر بنده توبه گر

پس از توبه خواندم ترا با نیاز

جوابم تو دادی بصد عشق و ناز

سرا پا شدم پُر ز مهرت حبیب

کریم و خطا پوشی و بهتر طبیب

\*\*\*

## راز بقا

ای خدا،

نیک میدانی که با یادت بسی راز نهان من گفته ام

وہ چه شبها، تا سحر از دوریت یا حقّ کنان

اشکهای بی امان را چون گهر من سفینه ام

گاه بر من یک نظر کردی و آرام شد از آن، طفل دلم

از پس آن بی قراری، من در آغوشت امان خوش خفته ام

چون بیاریت گمان نیک بردم، بعد از آن

شاد گشتم، من ز دل گرد غمان خوش شسته ام

ذکر نام تو کنون آرامش جانم شده

جان پناهم تا شدی، راز بقا من جسته ام...

\*\*\*

## نماز

سحر است وقت نماز،

با خداوند احد میکنم راز و نیاز

دل ز یادش پُر مهر،

جان ز عشقتش لبریز

سر برم روی سجود،

دل من غرق سرور

مرغکان همره من راز کنند،

با خداوند منان

به مشام جانم من بیویم اکنون،

از سحر بوی بهشت

وین نسیم جا نبخش،

مینوازد روحم، از جانب آن پاک سرشت

\*\*\*



دفتر سوم

خود سازی

## تک درخت

تک درختی هستم ،

بر سر راه حقیقت، پُربار

در زمین خوش عشق ،

ریشه در خاک وفا

آبخورم از رود صفا،

آفتابم ایمان

سبز و سرشارم من،

ز شهامت ز امید،

از توکل وز عشق

پُرشکوفه ز گل یکرنگی ،

بر و بارم شادی

گر تو پویندۀ این ره هستی ،

بکنارم بنشین یک چندی

سخنم را بشنو،

سایه و میوه من ارزانیت

غم مخور گر تو،

تک و تنها هستی،

یاری حقّ با توست

چون باو پیوستی ،

تو ز محنت رستی ،

تو ز محنت رستی...

\*\*\*

## فرب

او ترا به عشق ميخواند،

عشق پاک و خدائي و رخشان

ليک نفس اماره ( اين من کوچک)،

چون سرايي شود ز ره پيدا

ميزند ره ترا بصد فرب و ريا

زاهدي عابدانه، دليري عيار

ظاهري دلکش و درون عجوزه زشت

دور سازد ترا ز عشق آن رحمان

گر که خواهي شناسي اين عجوزه دهر،

بنگر دريس ظواهر امر

دل رها کن ز عشق پوشالي،

تا به اوج عرش سر سائي

تا به اوج عرش سر سائي...

\*\*\*

## محراب خدا

من و تو ما شده ایم،

من و تو دست بدست

گرد محراب خدا گردیدیم

مست گشتیم از آن جام الست

نیست بودیم و کنون هست شدیم،

از پس فاصله ها

ما بهم وصل شدیم

ما کنون میدانیم،

قدرتی نیست بجز قدرت پوینده حقّ

نیست چیزی برای من و تو جز نیکی،

جز شادی

جز محبت، جز عشق،

چون باو پیوستیم

ناخوش احوالی و رنج و غم و درد

رخت بر بست کنون از بر ما

شکر و صد شکر بدرگاه خداوند احد

نیست چیزی که شود مشکل ما...

\*\*\*

## چیزی که موند نیه

لحظه ها، دقیقه ها،

این ساعت‌های خوب و قشنگ

روزا و هفته ها، ماه‌های بلند

میان و میگذرن و تموم میشن هرطوری هست

چیزیکه میمونه هر جا،

همیشه موندنیه

اثر برخورد ماست با دیگران

بذری که تو قلب مردم با محبت می‌کاریم

خود بخود رشد میکنه میوه میده مثل گیاه

منکه آرزوم اینه،

سعی خودم رو میکنم

میخوام که دست خدا باشم میون آدم‌ها

گاهی وقتا می بینم خودم رو توی رویاها

یه دسم دست خداست،

دست دیگم با آدم‌ها

قلبم از شادی می‌لرزه،

چشم دل باز همیشه

میل ایثار و محبت واسه من نیاز همیشه...

\*\*\*

## بیا با ما

بیا با ما به میخانه،

بزن جامی تو دُر دانه

رها کن دوست دیگر تو،

هوای نفس کردن را

بگیر از لطف حَق یاری و کن همت تو مردانه

بزن بر بط، بگو تکبیر،

بگیر از حَق تو پیمانه

بگیر از حَق تو پیمانه...

\*\*\*

## زندگی

زندگی خالی نیست،

زندگی پُر زتحوّل،

زندگی پُر ز محبّت،

زندگی پُر ز صفاست

زندگی تجربه خاطر هاست

زندگی راز کنون زیستن است

راز خوشبختی هر کس،

" خود " خود یافتن است

" خود " خویش گر بشناسی ،

تو رها خواهی شد

نور خواهی پاشید،

عشق خواهی بخشید

زندگی مزرعه نیکیهاست

بذر عشق گر بفشانی ،

تو درو خواهی کرد

قلب را گر بسپاری تو بنور

راه خواهی یافت،

رشد خواهی کرد

پس بپا خیز و در آغوش بگیر

این روند متحوّل ،

زندگی، عشق و امید

این لحظه را

زندگی عشق و امید،

این لحظه را...

\*\*\*

## بر عشق توکل کن

ای انسان آگاه، از روشنی مگریز

و به سایه شک و دو دلی ملغز

از خیمه تاریک جهل بیرون آی

بگذار تا غنچه فطرتت در زیر آفتاب پاک ایمان بشکفد

تا تنهاییت بسر آید

گوشت را بر دیواره قلبت بنه، گوش کن

تا راز عشق بشنوی

تو عهدی با خدا داری ،

با شهادت بر سر عهدت باش

تلاش کن و سعی،

و بدان همه چیز در دست توانای اوست

پس خود را صمیمانه باو تسلیم کن

تا با چشم او ببینی و با گوش او بشنوی و زبان او سخن گوئی...

\*\*\*



## خورشید حقیقت

ای عزیز، وقتیکه در تاریکی شک و ترس هستی،

آرام باش،

و صبورانه برای روشن شدن حقیقت از خدا کمک بخواه

و یکباره دل را به او بسپار،

بیاد داشته باش:

خداست آرام بخش دل‌های هراسان

کاری مکن که به اندوه پشیمانی مبتلا گردی

آرام باش و صبورانه با توکل کن

او راه را بتو نشان خواهد داد

آنگاه که با تابش انوار جانبخش خورشید حقیقت

تاریکی شک و ترس برطرف شد

با جرئت بجلو برو،

و مصمم و مطمئن عمل کن

تا در شک دست و پا میزنی

فقط آرام باش، و صبر کن

بدون شک خورشید حقیقت خواهد درخشید

و تاریکی شک و ترس، محو خواهد شد

پیش از سحر تاریک است،

اما تا بحال نشده که سپیده نزند

به خدای سحر اعتماد کن

\*\*\*

## دل تو جایگه پاک خداست

ترس و غم را تو ز دل بیرون کن

ترس و تشویش و ریا،

دامگه شیطان است

دل تو جایگه پاک خداست

چو دلت پاک نمودی تو بشوق

نور خورشید حقیقت بدان خواهد تافت

و ترا معیاری از نزد خدا خواهد داد

ترس و غم را تو ز دل بیرون کن

ترس و تشویش و ریا ،

دامگه شیطان است

دل تو جایگه پاک خداست...

\*\*\*

## شادمانی

شادمانی را میتوان آموخت،

میتوان آفروخت

میتوان آنرا باسانی ،

بهرجا ارمغان آورد

میتوان آنرا چون شرابی ناب

هم نوشید و هم درجام فردا ریخت

میتوان آنرا چنان عطری سُکر آسا

بروی دیگران پاشید

میتوان درچشمه امید رقصید

میتوان شاید بربلندای درخت خاطره آویخت

شادمانی را میتوان آری ،

بهر جا ارمغان آورد...

\*\*\*

## دین حنیف

خداوند دانا بلطف و کرم

بیاموخت بر ما علم قلم

فرستاد ما را رسولان پاک

که بودست همراهشان هم کتاب

"زبور" و "اوستا" و "تورات" او

پس آنگه خود "انجیل" و "قرآن" او

همه ره گشایند ما را بنور

همه دانش و حکمت است و سرور

کسانیکه هستند اهل یقین

بیارند ایمان بدین حنیف...

\*\*\*

## هرگز افسوس مخور

چه کسی میخواهد که کند نور خدا را خاموش؟

که نماید ره دین را تاریک؟

چه کسی میخواهد که ایمان من و تو،

جمله شود سُست و خمود؟

غیر دزد و خفاش،

چه کسی میل کند برظلمات؟

گر تو مؤمن هستی،

هرگز افسوس مخور و نباش اندوهگین

نتوانند هرگز،

نسپارند رهی در پی مقصود

که البتّه خدا،

نور خود را بنماید کامل

و هدایت نکند قوم ستمکار و پلید،

بر ره خیر و صلاح

او دهد و عده به اهل ایمان،

و عده ای نیک و درست

که کند نور خود افزونتر و محو کند تاریکی

پس تو ای هم پیمان،

هرگز افسوس مخور،

سُست مشو، عشق بورز

بر سر عهد خدا محکم و صادق میباش

و بدان بی تردید،

که البتّه خدا نور خود را بنماید افزون ...

\*\*\*

## سکوت را باید شکست

سکوت را باید شکست،

حقایق را باید گفت

منتظر پاداشها نباشیم،

زیرا این خود پاداشی است

تمام آنچه را که زندگی بما داد،

بدیگران باید داد

برای دیگران باید بود،

برای دیگران باید گفت

و باین ترتیب خود نیز پُر بارتر شد

پرواز باید کرد، پرواز

ز کجا؟

ز تاریکیها، ز پستی، ز رنجشها، ز ریا

تا کجا؟ تا بی نهایت...

آسمان عشق را میباید جُست

ابره‌های کدورت را میباید کناری زد

نور جاودان حقّ را میباید دید،

میباید حس کرد

با تابش او، خورشید بی فروغ است

در بلور نورش باید آویخت

و چون منشور

این نور را در رنگهای الوان

با دیگران قسمت کرد

سکوت را باید شکست،

حقایق را باید گفت

منتظر پاداشها نباشیم،

زیرا این خود پاداشی است...

\*\*\*

## گل سرخ

ای انسان ، ای وارث ابراهیم

چندی بخود آی ،

که تو نیز مسئولی

مسئول فروزانندن مشعل توحید،

و رساندن آن به نسل فردا

ز چه رو درخوابی؟

ز چه رو خاموشی؟

جنبشی کن تو ابراهیمی،

بُت شکن، نمرود شکن،

کوبنده جهل

و پیشآهنگ حرکت باش،

در این عصر نژند

چند مانی تو چنین،

راکت و آرام و خموش؟!

می پوسی سر انجام،

گرمانی در انحصار فردیت خویش

کرم صدها مرض در دل تو خانه کند

پس بپا خیز و ابراهیم وار،

تو برو در آتش

آتش جور و ستم،

آتش جهل و عناد،

و نترس از مُردن

چون خدای رحمان،

آتش نمرودیان بر ابراهیمیان سرد کند

و از آن بالا تر،

گل سرخی سازد، ز هر تکه آتش

تو نمی سوزی و مقصود این است:

که در راه جهاد، بروی تا آتش

به د و دست خویش،

کارد بگذار برگردن اسماعیل

اما خدا فدیة او را خواهد داد

تو نخواهی کشت اسماعیل را

و مقصود اینست که در راه خدا،

هرچه داری همه تقدیم کنی

تا طوافی کنی در قبله عشق

مشعلی ساز در این شب یلدای ظلمت و خاموشی و جور...

و نترس از مردن...

\*\*\*



## سخن از نور بگو

با من از نور بگو،

با من از عشق الهی

با من از شور بگو

با من از رخصت دیدار،

با من از راز حضور

با من از راز فرو بسته دلجوی بگو

چند گوئی سخن از دلبری روی نکو؟!

با من از خالق یکتای بر و موی بگو

با من از عشق علی ، راه رسول

وان همه رهروی پر شور بگوی

با من از گشت و گزار و می و مطرب، چه و چون

چند گوئی؟!

سخن از عشق الهی،

سخن از خالق یکتا

سخن از نور بگو... سخن از نور بگو...

\*\*\*

## تغییر

تو ای فرزند آدم،

چرا افسرده و خاموش

تو در بند عادت‌ها اسیری؟

تو ای انسان چرا در گیر درد و غم

تو در چاه، خرافات و سُنن

زندانی تقلید و تکراری؟

چه شد بار امانت،

وان همه روح خدائی؟!

انتخاب، آزادگی، عشق و رهائی

بگیر از عشق حق یاری و با شمشیر ایمان

بُبر این بند عادت‌های شیطانی

تو انسانی، خلیفه خدا، سلطان مخلوقات

اگر قدر خودت دانی،

وگر راه خودت یابی

بشو مشتاق تعییر و دگرگون ساز بخت خویش

چو خواهی در حریم نیک بختان پا نهی ای جان

مخور افسوس دیروز و ممان در اندوه فردا

همین یک دم غنیمت دان و آنرا نیک بر پادار

بخاطر دار اما،

که این اکنون شوق انگیز

همان سنگ بنای توست در فردا...

\*\*\*

## بیا خیز

تو بیا خیز

تو بیا خیز و ببین آنچه را نیک نکو میدانی

در دم انجام بده،

ترس را در دل خود راه مده

جمله را لطف خدا ساز کند

چون بیادش غرقه گردی،

با تو او راز کند

از ظواهر تو مرنج،

و بخود غره مشو

مهربان باش و ببخش و بجان کوشش کن

گر که صادق باشی،

بی ریا و یکرنگ

ایزد از بهر تو درهای نهان باز کند

شادی و خرمی،

در جان تو آغاز کند

بختت از خواب بیا خیزد و خرم دل و مست

جلوه و دلبری از بهر تو با ناز کند

تو بیا خیز

تو بیا خیز و ببین آنچه را نیک نکو میدانی

در، دم انجام بده...

\*\*\*

## بذر

زمین حاصلخیز است،

فصل فصل بهار

بذر نیکبها تو بیفشان و برو

سبز خواهد شد،

ریشه در خاک وفا خواهد داد

بمرو، رشد خواهد کرد

و سر انجام،

بر و باری بس نکو خواهد داد

سایه دلکش آن،

جان پناهی بر سر راه حقیقت گردد

رهروان را در بیابان ستم یاری دهد

خستگیها چون رها گردد زتن

حق رساند خود بآنها این پیام:

که زمین حاصلخیز است، فصل فصل بهار

بذر نیکبها تو بیفشان و برو، بذر نیکبها تو بیفشان و برو...

\*\*\*

## باران درنوبهاران

باز اکنون مینوازد،

بامهای خانه ها را

قطره های پاک باران

با سرودی بس دل آرام

شاخه های تازه رسته،

با نوای شاد باران

زنده و پُر بار هر دم،

دست می افشانند خرم

با نسیم نو بهاران

\*\*\*

من به پشت شیشه ایستاده

چشم میدوزم به باران

اندک، اندک، ذره، ذره،

آسمان دیگر نیست آبی

ابر می غرد،

می جهد برق درخشان

دانه های گرد باران پهن میگردد

در بُن سبز درختان

تا طبیعت زنده گردد باز از نو در بهاران

\*\*\*

با صدای باد و باران،

می شنیدم اندر این گوهر فشانی

رازهای زندگانی، آیه های آسمانی

گوش کن ای انسان:

زنده گردی بار دیگر،

روز رستاخیز بی شک

چونکه بگذشت این چند روز دنیای فانی...

دفتر چهارم

رنگارنگ

## نوروز

روز نو، سال نو، سلام ، سلام

همدلان، یاوران، سلام ، سلام

نو بهاران چه خوش رسید ز راه

مقدمش بر همه مبارک باد

آبی پُرشکوه دریاها،

پاکی آسمان و صحراها

لطف و طرح شگفته گلها

چه چه پرندگان خوش الحان

آفتاب ملایم و رخشان

ریزش بی دریغ بارانها

وان نسیم خوش و توان افزا

برشما خوشدلان مبارک باد

روز نو ، سال نو ، مبارک باد...

\*\*\*

## نو روز رسیدست

هان پنجره بگشای،

که نو روز رسیدست

بوی خوش عید است،

که درکوی دمیدست

درکوه و کمر، دشت و دمن،

باغ و گلستان

هر جا نگری،

لاله خود روی رسیدست

با جلوه گری پیرهن سبز درختان

گوئی ز صبا،

و عده نورو ز شنیدست

ای دوست بکن از دل خود،

خار غم اکنون

کز جانب حق،

روز نو و وقت سعید است

میکوش که بذر گل امید بکاری

اند رُبن دلها،

که این کارحمید است...

\*\*\*



## نوروز مبارک باد

نوروز مبارک باد،

نوروز مبارک باد...

فصلُ رشد، فصلُ عشق،

فصل شادی، فصل زیبایی، فصل زیبایی

ما که اهل ایمانیم،

هر روزمان نوروز است

هر روز فصلُ رشد،

هر روز فصلُ عشق

فصل شادی، فصل زیبایی،

فصل شادی، فصل زیبایی

هر روزت نوروز،

هر روزت پیروز،

ای با ایمان، ای هم پیمان، ای مؤمن

ای با ایمان، ای هم پیمان، ای مؤمن..

\*\*\*

## شُکر

وہ جہ روزی ، چہ روز زیبائی

شدہ ہر روز ، روز من نوروز

زندگی پُر زشادی و امید

نرم و شیرین نمودہ احاطہ مرا

نورحق و قدرت خلاق

دادہ زندگی دوبارہ مرا

میکنم شُکر بدرگہ " اللہ " ،

گشتہ قلبم رہا ز وسوسہ ہا

ہستم ہموارہ در زمان و مکان درست

چون توکل نمودہ ام بر یار...

\*\*\*